



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علماء بزرگ ما اعلی الله تعالی مقامهم در چند جبهه برای حفظ دین و بیان احکام آن کار کرده اند که یکی از آنها بُعد کلامی است که در بحثمان با صوفیه با آن مواجه هستیم از این جهت در بُعد کلامی نیز باید بحث کنیم و سه موضوع در اینجا مورد بحث قرار می گیرد: اول موضوع حلول، دوم موضوع اتحاد و سوم موضوع وحدت وجود. بحث را از کتاب بزرگ و ارزشمند "کشف المراد فی شرح تجمید الاعتقاد" پی می گیریم، تجمید الاعتقاد تالیف خواجه نصیرالدین طوسی است که شاگرد او یعنی علامه حلی آن را شرح کرده و نامش را کشف المراد گذاشته و از لحاظ عقاید شیعه امامیه خوب بحث کرده و جواب تمام مخالفین را داده.

در بحث توحید و خداشناسی بحث را اینطور شروع کرده اند: «و اعلم أن التركيب قد يكون عقليا و هو التركيب من الجنس و الفصل (مثل انسان که جنسش حیوان و فصلش ناطق است)، و قد يكون خارجيا (مثل اعضاء و جوارح انسان) کتركيب الجسم من المادة (همان هیولاست که شکل خاصی ندارد ولی قابلیت تشکّل دارد) و الصورة (تشکّل هیولا به اشکال مختلف) و ترکیب المقادیر من غيرها و الجميع منفي عن الواجب تعالی لا اشتراك المركبات في افتقارها إلى الأجزاء فلا جنس له و لا فصل له و لا غيرهما من الأجزاء العقلية و الحسية»^۱.

مسئله ۱۱: «المسألة الحادية عشرة في أنه تعالی لا ضد له (زیرا ضد از اعراض است، وجود اینگونه تقسیم شده: اول واجب الوجود و بعد ممکن الوجود و ممکن الوجود نیز به جوهر و عرض تقسیم شده، اگر ممکن الوجود قائم به ذات باشد و نیاز به موضوع نداشته باشد می شود جوهر مثل سنگ اما آن چیزی که حلول در اینها دارد و از مقوله کیف است مثل سفیدی و سیاهی عرض می باشد و ضد نیز یعنی چیزی که اگر در جایی حلول کند با چیز دیگر ترکیب نمی شود مثلا اگر سیاه باشد دیگر سفید نیست و خداوند متعال ضد نیز ندارد زیرا ضد متعلق به اعراض می باشد و جوهر و عرض هر دو پایین تر از واجب الوجود هستند و خداوند متعال فوق جوهر و عرض می باشد) قال: و الضد»^۲.

مسئله ۱۲: «المسألة الثانية عشرة في أنه تعالی ليس بمتحيز (متحيز یعنی اینکه در مکانی قرار بگیرد و خداوند متحيز نیست و نمی شود گفت مثلا در آسمان و یا زمین است زیرا اگر چیزی متحيز باشد به مکان محتاج است و خداوند غنی مطلق است) قال: و التحيز. أقول: و الدليل على ذلك أنه لو كان متحيزا لم ينفك عن الأكوان الحادثة»^۳.

خب واما مسئله ای که به بحث ما در مورد صوفیه مربوط است مسئله ۱۳ می باشد: «المسألة الثالثة عشرة في أنه تعالی ليس بحال في غيره (صوفیه قائلند خداوند در وجود اقطاب آنها حلول کرده! در حالی که خداوند متعال حال نیست زیرا اگر حال باشد نیاز به محل دارد و اگر حلول در محلی کند مرکب از حال و محل می شود و خداوند مرکب نیست) قال: و الحلول.

أقول: هذا عطف على الزائد فإن وجوب الوجود يقتضي كونه تعالی ليس حالا في غيره و هذا حكم متفق عليه بين أكثر العقلاء و خالف فيه بعض النصارى القائلين بأنه حل في المسيح (در قرآن نیز به حضرت عیسی اینطور گفته شده: "وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ")^۴ و بعض الصوفية القائلين بأنه حال في أبدان العارفين و هذا المذهب لا شك في سخافته لأن المعقول من الحلول قيام موجود بوجود آخر على سبيل التبعية بشرط امتناع قيامه بذاته و هذا المعنى منتف في حقه تعالی لاستلزامه الحاجة المستلزمة للإمكان»^۵.

مسئله ۱۴ که باز مربوط به بحث ما در مورد صوفیه است این است که: «المسألة الرابعة عشرة في نفي الاتحاد عنه تعالی (صوفیه معتقدند خداوند با اقطاب آنها متحد است!) قال: و الاتحاد.

أقول: هذا عطف على الزائد فإن وجوب الوجود ينفي الاتحاد لأننا قد بينا أن وجوب الوجود يستلزم الوحدة (آن دو بیت شعر را اینجا باید در نظر داشته باشید: صفات ثبوتیه: عالم و قادر حی است و مرید و مدرک/هم قدیم و ازلی پس متکلم خالق. صفات سلبيه: نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل/بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق. تفاوت خداوند با غیر خداوند متعال در این است که غیر خدا مثل ما انسان ها علم و سخاوت و شجاعت و امثال ذلك معانی متعددی عارض بر وجود ما هستند اما خداوند اینطور نیست بلکه صفاتش عین ذاتش می باشد لذا خداوند متعال همانطور که بی

^۱ کشف المراد، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۳، مسئله ۱۲.

^۲ "سوره مائده، آیه ۱۱۶.

^۳ کشف المراد، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۳، مسئله ۱۳.

^۱ کشف المراد، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۲، مسئله ۱۰.

^۲ کشف المراد، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۲، مسئله ۱۱.

شریک است معانی نیز در او راه ندارد زیرا معانی متعدد هستند و تعدد ذات و صفات لازم می آید در حالی که خداوند متعال از همه جهات واحد است) **قلو اتحد بغيره لكان ذلك الغير ممكنا فيكون الحكم الصادق على الممكن صادقا على المتحد به فيكون الواجب ممكنا و أيضا قلو اتحد بغيره لكانا بعد الاتحاد إما أن يكونا موجودين كما كانا فلا اتحاد و إن عدما أو عدم أحدهما فلا اتحاد أيضا و يلزم عدم الواجب فيكون ممكنا هذا خلف**^۱.

اینها همه مقدمه ای هستند برای بیان انحرافات صوفیه و اما سومین چیزی که آنها قائلند وحدت وجود می باشد، اگر مفهوما مراد باشد بله ما نیز قائلیم مفهوماً وجود وحدت دارد و وجود یعنی هستی منتهی هستی مراتب دارد و مشکک می باشد، گاهی واجب الوجود است و گاهی ممکن الوجود است و خود ممکن الوجود اقسامی دارد اما همگی مفهوماً وحدت دارند، ممتنع الوجود نیز یعنی چیزی که وجودش محال است، شیء وجود ذهنی و وجود خارجی دارد و وجود ذهنی مخلوق ذهن شما می باشد و شما خودتان ممکن الوجود هستید و چیزی که مخلوق ذهن شما باشد معلوم می شود که مثل خود شماست و شریک شما در وجود می شود درحالی که خداوند شریک کسی نیست پس مخلوق ذهن شما نمی تواند شریک خداوندی که واجب الوجود است باشد.

میرزای قمی در جامع الشتات چندین صفحه در مورد وحدت وجود بحث کرده و اول شروع کرده و از شاه نعمت الله ولی گفته که یکی از اقطاب صوفیه می باشد، شاه نعمت الله اهل ماهان کرمان است و الان نیز در آنها گنبد و بارگاهی دارد او در اشعارش در مورد خودش اینطور گفته:

بهر الفی الف قدی بر آید

الف قدم که در الف آمدستم

خلاصه میرزای قمی شروع به بحث از صوفیه کرده و بسیار خوب در مورد آنها بحث کرده و این شعر را به عنوان نمونه از ملای رومی ذکر کرده:

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد
دل برد و نمان شد

هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد
که پیر و جوان شد

که نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق
خود رفت به کشتی

که گشت خلیل و به دل نار بر آمد
آتش گل از آن شد

یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی
روشنگر عالم

از دیده یعقوب چو انوار بر آمد
تا دیده عیان شد

حقا که هم او بود کاندر ید بیضا
میکرد شبانی

در چوب شد و بر صفت مار بر آمد
زان فخر کیان شد

می گشت دمی چند بر این روی زمین او
از بحر تفرج

عیسی شد و بر گنبد دوار بر آمد
تسبیح کنان شد

بالجمله هم او بود که می آمد و می رفت
هر قرن که دیدی

تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد
دارای جهان شد

منسوخ چه باشد؟ نه تناسخ به حقیقت
آن دلبر زیبا

شمشیر شد و در کف کرار بر آمد
قتال زمان شد

نی نی که هم او بود که می گفت انا الحق
در صوت الهی

منصور نبود آن که بر آن دار بر آمد
نادان به گمان شد

رومی سخن کفر نگفته ست و نگوید
منکر مشویدش

کافر بود آن کس که به انکار بر آمد
از دوزخیان شد.

خلاصه اینها قائل به وحدت وجود مفهوماً و مصداقاً هستند و می گویند کلاً یک وجود بیشتر نیست و آن وجود خداست منتهی العیاذ بالله خداوند به شکلهای مختلفی در می آید، توضیح بیشترش بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

^۱ کشف المراد، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۳، مسئله ۱۴.